

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و نهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰: ۱۶۴-۱۳۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰

نوع مقاله: پژوهشی

## رابطه روش حکومتی با فرایند دموکراسی سازی و تحکیم دموکراسی (مطالعه موردی: جمهوری اسلامی ایران)

\* منصور انصاری

\*\* میرقاسم سیدین زاد

### چکیده

علی‌رغم مخالفت برخی از فیلسوفان و نظریه‌پردازان با مدل حکومتی دموکراسی، اساساً یکی از دغدغه‌های اصلی جامعه بشری به‌ویژه برخی از روشنفکران و فیلسوفان مهم عصر جدید، مسئله دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی بوده است؛ زیرا نخست اینکه دموکراسی مؤثرترین سیستم رسیدن به تعادل و تنها نظم متضمن کمترین بدی است و دوم اینکه به تعبیر آلفرد اسمیت، «همه نارسایی‌های دموکراسی را می‌توان با دموکراسی بیشتر درمان کرد». با این حال میزان و درصد نارسایی‌ها و نقص‌ها در همه کشورها یکسان نیست؛ به همین دلیل می‌باید به لحاظ تحلیلی میان نظام‌هایی که همه شروط دموکراسی را به میزان زیادی محقق ساخته‌اند، نظام‌هایی که برخی از شروط دموکراسی را تحقق بخشیده‌اند و نظام‌هایی که گاهی حتی واجد شروط حداقلی دموکراسی نیستند، تمایز قائل شد. معمولاً نظام‌های با ویژگی‌های نخست، «دموکراتیک»، نظام‌های دارای ویژگی‌های دوم، «هیبریدی» و نظام‌های با ویژگی‌های سوم، «غیردموکراتیک» نام‌گذاری می‌شوند. هر یک از این روش‌های حکومتی، رابطه‌ای

---

\* نویسنده مسئول: استاد گروه اندیشه سیاسی در اسلام، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ایران  
m.ansari51@gmail.com

\*\* دانش‌آموخته دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ایران  
mynewdesktop@gmail.com



مستقیم و یا غیرمستقیم با فرایند دموکراتیزاسیون و تحکیم دموکراسی دارند. در اصل، مسئله و پرسش اصلی در این پژوهش هم به تبیین و توضیح رابطه «روش حکومتی» با «فرایند دموکراسی سازی و تحکیم دموکراسی» برمی گردد (مسئله و پرسش). نیل به این هدف، به کمک روش «توصیفی - تحلیلی» و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و دیجیتالی دنبال می‌شود (روش). به نظر می‌رسد که از میان مدل‌های مختلف دموکراسی، «دموکراسی حداقلی» قرابت بیشتری با دوره‌های حکومتی نظام جمهوری اسلامی ایران و «دموکراسی حداکثری» بیشترین تأثیرگذاری مثبت در «فرایند دموکراسی سازی و تحکیم» دارد (یافته).

**واژه‌های کلیدی:** دموکراسی سازی، تحکیم دموکراسی، دموکراسی هیبریدی، دموکراسی حداقلی و دموکراسی حداکثری.

## مقدمه

هرچند تقریباً طی یک قرن اخیر به صورت عام چنین پذیرفته شده است که دموکراسی تنها شیوه زیستی است که با اصل «انسان بودن» آدمیان منطبق است و می‌تواند به تحقق ارزش‌ها و کرامت‌های وجودی انسان‌ها کمک کند، با این حال هنگام بحث درباره دموکراسی، پرسش‌های زیادی وجود دارد که می‌تواند نخست در این اصل تردید ایجاد کنند که دموکراسی در معنای عام آن تنها شیوه زیست منطبق با انسانیت است؛ دوم اینکه مدل‌های دموکراسی حاکم را به نسبت زیاد مغایر با دموکراسی راستین کشف کنند. این پرسش‌ها می‌تواند بدین قرار باشد: آیا رهبران سیاسی، رویه دموکراتیک را دنبال می‌کنند؟ آیا مشارکت سیاسی واقعی محقق می‌شود؟ آیا «حاکمیت قانون» برقرار است و آیا یک دستگاه قضایی مستقل وجود دارد؟ آیا رسانه‌ها، آزاد و بی‌طرف هستند؟ آیا دموکراسی درونی در احزاب سیاسی رعایت می‌شود؟ آیا بوروکراسی دولتی کارآمد وجود دارد؟ آیا در توزیع درآمد، انصاف وجود دارد؟ و...

متأثر از همین پرسش‌ها و چالش‌های نظام‌های دموکراتیک، در بررسی انواع روش‌های حکومتی به لحاظ تحلیلی باید میان نظام‌هایی که همه شروط دموکراسی را به میزان زیادی محقق ساخته‌اند، نظام‌هایی که برخی از موازین دموکراتیک را رعایت می‌کنند و نظام‌هایی که گاهی حتی واجد شرایط حداقلی دموکراسی نیز نیستند، تمایز قائل شد. در این راستا سه نوع روش حکومتی با زیرمجموعه‌هایشان قابل استخراج است:

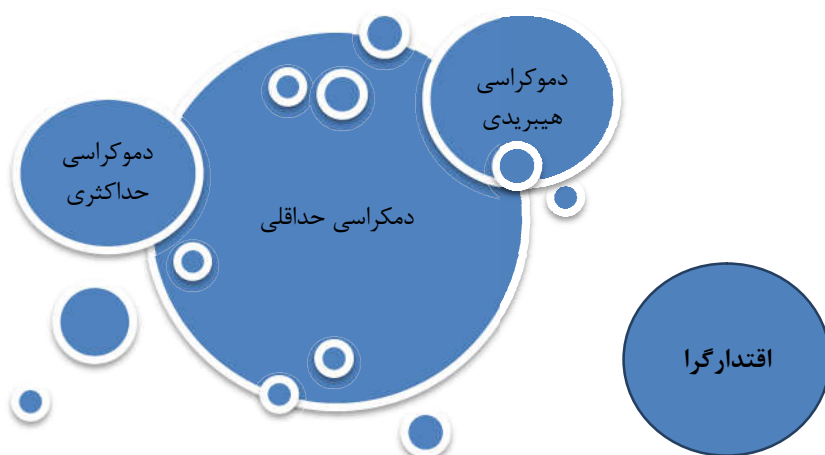
۱. دموکراتیک: شامل حداکثری (مستقیم، مشارکتی، توافقی، مشورتی، انجمنی و...) و حداقلی (اکثریتی، نمایندگی، لیبرال و...)

۲. هیبریدی: (شبه‌اقتدارگرا، تفویضی، شبه‌دموکراسی، اقتدارگرای رقابتی و...)

۳. غیردموکراتیک<sup>(۱)</sup>: (اقتدارگرا، استبدادی، توتالیتر، فاشیستی و...)

تصویر ذیل، وضعیت گستره و حاکمیت مدل‌های حکومتی مختلف را در سطح جهان

نمایش می‌دهد:



شکل ۱- وضعیت گستره و حاکمیت مدل‌های حکومتی مختلف در سطح جهان

ادعای نویسندگان مقاله حاضر بر این است که از میان انواع رژیم‌های یادشده، تنها در دموکراسی‌های حداکثری، فرایند دموکراسی‌سازی به صورت موفقیت‌آمیز سپری می‌شود و تحکیم دموکراسی به نسبت زیاد محقق می‌گردد. اما در دیگر مدل‌های حکومتی، فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی با موانع و چالش‌های زیادی مواجه هستند.

منظور ما از «تحکیم» طبق تعریف خوآن لینز و آلفرد استپان در کتاب «مسائل گذار و تحکیم دموکراتیک» (۱۹۹۶)، «موقعیتی سیاسی است که در آن، از سوی عاملان سیاسی پذیرفته شود که دموکراسی «تنها بازی در شهر» بوده و مردم نیز باور داشته باشند که دموکراسی، مطلوب‌ترین شیوه حکومت است»<sup>(۲)</sup>. تا چنین اتفاقی بیفتد و تداوم یابد، نخست حکومت دموکراتیک باید درباره سه جنبه «رفتاری»، «نگرشی» و «قانونی»<sup>(۳)</sup> تحکیم شود. دوم اینکه دولت در دموکراسی‌های تحکیم‌یافته باید در ارتباط متقابل با پنج عرصه مرتبط با هم و تقویت‌کننده یکدیگر قرار گیرد: ۱- جامعه مدنی آزاد ۲- جامعه سیاسی خودمختار (در تمایز با جامعه مدنی و به عنوان مکمل یکدیگر) ۳- حاکمیت قانون ۴- بوروکراسی دولتی کارآمد و ۵- جامعه اقتصادی (در معنای «بازار نهادینه‌شده» و نه صرفاً بازار سرمایه‌داری) (Linz&Stepan, 1996: 5-15).

به طور کلی منظور از تحکیم دموکراسی، تثبیت و پابرجا شدن و مصونیت قواعد، رویه‌ها، نهادها و ارزش‌های دموکراتیک به‌ویژه مشارکت و رقابت سیاسی در درازمدت است. در دموکراسی تحکیم‌یافته، همه گروه‌های سیاسی مهم، نهادهای سیاسی را می‌پذیرند و از قواعد بازی دموکراتیک پیروی می‌کنند (بشیریه، ۱۳۸۶: ۱۵۰).

### روش توصیفی - تحلیلی

اصولاً در پژوهش‌های توصیفی - تحلیلی تلاش می‌شود تا وضع موجود یک پدیده، یا اتفاقی خاص بررسی و توصیف شود. امروزه نتایج این پژوهش‌ها، کمک شایانی به تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها در سطح جامعه دارد. به طور کلی پژوهش‌های توصیفی به سه گروه عمده تقسیم می‌شود:

- پژوهش توصیفی پنهانگر: این نوع پژوهش‌ها به مطالعه ویژگی‌ها و صفات افراد جامعه می‌پردازد.

- پژوهش توصیفی موردی یا ژرفانگر: این نوع پژوهش‌ها عبارتند از مطالعه یک مورد یا یک واحد و کاوش عمیق درباره آن. در واقع در این نوع تحقیقات سعی می‌شود از جهات مختلف، هر پدیده یا موضوعی بررسی شود. در این نوع پژوهش‌ها، موضوعاتی نظیر «سیر تکامل تاریخی، الگوی‌ها و مدل‌های حکومتی، ساخت اجتماعی، زبان و فرهنگ، آداب و رسوم و ارزش‌ها، نهادهای اجتماعی، نهادهای سیاسی، اعتقادات و ارزش‌ها و آداب و رسوم مذهبی و...» بررسی می‌شود.

- پژوهش توصیفی تحلیل محتوا: این نوع پژوهش در اصل توصیف عینی و کیفی محتوای مفاهیم به صورت نظام‌دار است و می‌توان گفت که این نوع پژوهش بیشتر روی متن‌های مکتوب، شفاهی و تصویری درباره موضوع خاص انجام می‌گردد؛ نظیر کتاب‌ها، روزنامه‌ها و مقاله‌ها و...

تمرکز پژوهش حاضر بر مدل دوم است؛ بدین شکل که تلاش شده است تا با نگاهی ژرف و عمیق، الگوها و مدل‌های حکومتی مهم و متشابه با الگوهای حکومتی نظام جمهوری اسلامی ایران طی چهار دهه اخیر شامل «دموکراسی هیبریدی»، «دموکراسی حداقلی» و «دموکراسی حداکثری» شناسایی و معرفی گردد و در نهایت ارتباط و سنخیت این مدل‌های حکومتی با فرایند دموکراسی‌سازی وزن‌سنجی گردد.

## دموکراسی‌های هیبریدی

اصولاً دورهٔ پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (پس از جنگ سرد سال‌های ۱۹۹۰)، فصل گسترش رژیم‌هایی بود که با عنوان «دموکراسی‌های هیبریدی»<sup>۱</sup> معروف شدند. این نوع رژیم‌ها در کشورهای آفریقایی نظیر الجزایر، کنیا، موزامبیک، زامبیا و...، کشورهای اوراسیایی نظیر آلبانی، روسیه، ترکیه، صربستان، اکراین، جمهوری آذربایجان و...، کشورهای آسیایی نظیر مالزی و تایوان، مصر، فیلیپین و کشورهای آمریکای لاتین نظیر مکزیک، پاراگوئه، برزیل، آرژانتین، پرو و... نمود واقعی یافتند و طی دوره‌هایی شیوهٔ حکومت‌داری اصلی محسوب شدند.

به طور کلی رژیم‌های هیبریدی نخست فرم‌های ناکافی و یا ناقص فرایند دموکراسی‌سازی هستند؛ دوم اینکه در گذار به دموکراسی ناموفق بوده، به تحکیم دست نیافته‌اند. سوم اینکه معمولاً قوانین دموکراتیک با حکومت‌داری اقتدارگرایانه ترکیب شده است. برخی از ویژگی‌های مهم دموکراسی‌های هیبریدی بدین ترتیب است:

- ترکیب دموکراسی و اقتدارگرایی: نظام‌های هیبریدی معمولاً شکل و فرمی دموکراتیک و محتوایی تمامیت‌خواه دارند. بدین ترتیب که برخی از اصول و ارکان ظاهری دموکراسی نظیر برگزاری انتخابات و رقابت نخبگان سیاسی رعایت می‌شود، اما در واقع فرایند انتخابات، عادلانه و آزادانه نیست و تنها حلقهٔ بسته‌ای از نخبگان برای جابه‌جایی قدرت با هم رقابت می‌کنند و از انتخابات و نهادهای دموکراتیک، همچون ابزاری برای کسب مشروعیت بهره گرفته می‌شود.

- نقش قدرتمند رهبری: در نظام‌های هیبریدی، نقش مرکزی رهبر سیاسی تاحدی است که او به تجسّد دولت بدل می‌شود. در یک کلام، رهبر سیاسی (رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر)، مرجع اعلای قانون‌گذاری، ناظر بر اجرای آن و بنا به مصلحت، دارای حق نقض آن است.

- تشریفاتی بودن قانون اساسی: در نظام‌های هیبریدی معمولاً تدابیر ویژه اضطراری و حکم حکومتی می‌تواند هر موقعیتی را به شرایط استثنایی بدل کند و قانون را به حالت تعلیق درآورد. به تعبیری دیگر در نظام‌های هیبریدی، کاربرد قانون اساسی، تشریفاتی و مصلحتی است.

- عدم استقلال نهادها و قوای حکومتی: در نظام‌های هیبریدی اساساً نهادها و قوای حکومت تحت سلطه کانون‌های قدرتمند و اختیارات و استقلال عمل متعارف در کشورهای دموکراتیک را ندارند؛ از جمله قوه قضائیه که وابسته، ناقض قانون و زائده‌ای از هسته سخت رژیم است.

- ماهیت ایدئولوژیکی مبهم و مغشوش: معمولاً اصول ایدئولوژیک نظام‌های هیبریدی از لحاظ نظری، مغشوش و مبهم است و در عمل نیز به شکلی دل‌خواهی اجرا می‌شود؛ به طوری که ابهام نظری و بی‌قاعدۀ اجرایی باعث می‌شود ایدئولوژی، به کیش شخصیت‌پرستی تقلیل یابد. تعهد به نظام حاکم به معنای نزدیکی و وفاداری به افراد و نهادهای قدرتمند آن، به‌ویژه رهبری تلقی می‌گردد.

- عدم استقلال واقعی نهادها و سازمان‌های مدنی: در نظام‌های هیبریدی، نهادها و سازمان‌های مدنی آزادند، ولی در چارچوب نظارت سخت‌گیرانه و قواعد نانوشته حکومت عمل می‌کنند. جامعه مدنی، زنده ولی ضعیف است. ساختار سیاسی تنها به قصد تظاهر به دموکراتیک‌بودن، آزادی بیان چارچوب‌مندی برای مخالفان معدودی در نظر می‌گیرد. در این رژیم‌ها، رسانه‌هایی که غیردولتی شناخته می‌شوند، نسبتاً از آزادی عمل بیشتری برخوردارند، ولی تحت کنترل نرم دستگاه‌های نظارتی و امنیتی قرار دارند و گاهی به تریبون تبلیغاتی آنها بدل می‌شوند. در این میان، رسانه‌های اجتماعی، نقشی دوگانه دارند. از یکسو، انحصار اطلاع رسانی دولت را می‌شکنند و از سوی دیگر، زمینه‌ای بارور برای رشد پوپولیسم پدید می‌آورند و ضعف نهادهای سنتی دولت را در بسیج عمومی جبران می‌کنند.

- حاکم بودن پوپولیسم: در نظام‌های هیبریدی معمولاً وجود سازوکار انتخابات، امکان گسترده‌ای برای ظهور مداوم «پوپولیسم» پیش می‌گذارد و در زمان رقابت‌های انتخاباتی، افکار عمومی را به هیجان می‌آورد. وقتی امید مردم به کارآمدی حکومت کاهش می‌یابد، جریان جدیدی از پوپولیسم به راه می‌افتد. به این ترتیب که دولت از طریق برگزاری انتخابات نسبتاً آزاد و رقابتی، دوباره موفق می‌شود امید و اعتماد عمومی را برای مدتی نامعلوم مصادره کند و مشروعیت خود را ولو به طور نسبی ترمیم نماید.

- اپوزیسیون منفعل و ناکارآمد: معمولاً در نظام‌های هیبریدی، با یک پدیده آشکار روبه‌رو هستیم: «اپوزیسیون منفعل و ناکارآمد». بیشتر اعضای این اپوزیسیون از

کارگزاران محبوب دیروز اما رانده شده از کانون قدرت تشکیل می شود که در قامت منتقدان و مصلحان ظاهر می شوند، اما به نسبت زیادی منفعل و ناکارآمد هستند و در مواقع حساس و ضروری با ساختار سیاسی حاکم سازش می کنند و مسیر دموکراسی را به انحراف می کشانند.

- اقتصاد سرمایه داری رانته: نظام های هیبریدی معمولاً با نوعی اقتصاد سرمایه داری رانته اداره می شوند. ثروت به صورت بی قاعده ای میان نخبگان قدیم و جدید نظام سیاسی مدام تقسیم می شود. نخبگان جدید از ساز و کار قانونی برای دولتی کردن موقت ثروت خصوصی استفاده می کنند، تا دوباره آن را به سود خود و مشتریانانشان خصوصی کنند.

- نگاهی ابزاری و غیرواقعی به قوانین بین المللی: رژیم های هیبریدی به ظاهر به قوانین بین المللی احترام می گذارند، ولی در عمل رویکردی رندانه، بدبینانه و ریاکارانه به جامعه جهانی دارند. در عین مبارزه با غرب، انزواطلب نیستند. به طور جدی برای برقراری رابطه ای هر چند نه مستحکم با کشورهای خارجی می کوشند و به دنبال متحدانی از میان رژیم های خویشاوند می گردند. سیاست داخلی و سیاست خارجی این رژیم ها بر رادیکالیسمی عمل گرا استوار است؛ یعنی با آزمون مدام خطوط خطر و سنجش سود و هزینه، خواست یک سالارانه خود را پیش می برند<sup>(۴)</sup>.

دموکراسی های هیبریدی به چندین نوع تقسیم پذیر هستند که در ذیل یک مورد مهم یعنی مدل «دموکراسی تفویضی» به اختصار معرفی می گردد:

#### دموکراسی تفویضی

برای نخستین بار در سال ۱۹۹۴، «گیلرمو او دائل» واژه «دموکراسی تفویضی» را برای تعریف سیستم های در حال ظهوری که اساساً ماهیتی معیوب در عرصه حکومت داری دارند، پیشنهاد داد. او دائل، رژیم های از نوع دموکراسی تفویضی را با عنوان «حیوان جدید» یاد می کند که در برخی کشورها از جمله کشورهای آمریکای لاتین ظهور کردند و خاصیت غیردموکراتیک دارند<sup>(۵)</sup>. بدین معنا که در این رژیم ها به مقامات دولتی، قدرتی تفویض شده است که بدون قید و شرط، خود را نماینده و تجسم ملت بدانند. یا به قول جیمز مالوی<sup>۱</sup>، در این نوع دموکراسی های (تفویضی) انتخاباتی، فرایند



تصمیم‌گیری اقتدارگرایانه، تکنوکراتیک و غیرپاسخگو در برابر توده‌ها و گروه‌های ذی‌نفع خصوصاً در تصمیمات اقتصادی درآمیخته‌اند (فاضلی، ۱۳۸۹: ۱۰۴). معمولاً فرض بر این است که دموکراسی‌های از نوع تفویضی، رژیم‌هایی هستند که در دوران گذار، نهادهای دموکراتیک با میراث استبدادی گذشته ادغام می‌شوند و دو نتیجه حاصل می‌شود:

۱. تداوم نسبی ساختارهای حکومتی حامل اقتدارگرایی.
  ۲. تداوم رویه حکومت‌داری (رهبری) اقتدارگرا و موناشرسی محور با اندکی تغییر عقیده نسبت به ارزش‌های دموکراسی.
- مهم‌ترین متغیرهای (وابسته) تأثیرگذار در ظهور و بروز دموکراسی‌های تفویضی بدین قرار هستند:

۱. عامل ساختاری: وجود بحران‌های اقتصادی- اجتماعی و سیاسی و نیاز و علاقه مردم به حل‌وفصل سریع آنها توسط یک شخص یا حزب؛
۲. عامل فرهنگی: تضعیف اعتماد به احزاب و سیاستمداران مختلف کشور و نظم سیاسی ائتلافی؛
۳. عامل سیاسی- نهادی: قطب‌بندی سیاسی، تکه‌تکه شدن سیستم حزبی و عدم نهادینگی آنها.

مهم‌ترین متغیرهای (مستقل) تأثیرگذار در ظهور و بروز دموکراسی‌های تفویضی هم بدین ترتیب هستند: «تورم، کاهش رشد اقتصادی، کاهش درآمد سرانه، افزایش بدهی عمومی، افزایش نابرابری و بیکاری، کاهش اعتماد به دولت- احزاب پارلمان- رئیس‌جمهور، کاهش رضایتمندی از دموکراسی، قطبی‌شدگی سیاسی، دگرگونی- بی‌ثباتی» (Gonzalez, 2014: 26).

به طور کلی دموکراسی‌های از نوع تفویضی، نه دموکراسی نهادینه‌شده و نه تحکیم‌شده هستند؛ بلکه دموکراسی‌ای هستند که علی‌رغم نواقصشان همواره پابرجا و تداوم دارند و به چهار نوع اصلی تقسیم می‌شوند:

۱. دموکراسی تفویضی تجدیدپذیر [آرژانتین، کلمبیا، اکوادور]
۲. دموکراسی تفویضی در حال تشدید [ونزوئلا، پاراگوئه]
۳. دموکراسی تفویضی در حال فرسایش [پرو، برزیل]

۴. دموکراسی تفویضی در حال ثبات [شیلی-اروگوئه، ترکیه، روسیه] (Gonzalez, 2014: 8-9).

سه ویژگی اصلی دموکراسی تفویضی [بیشتر از نوع در حال ثبات] شامل ۱- ضد نهادی ۲- ضد سیاسی و ۳- قیمومتی است (O'Donnell, 1993: 3-4). از دیگر خصوصیات فرعی دموکراسی‌های تفویضی می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- استفاده از صندوق‌های رأی جهت مشروعیت‌بخشی به حاکمیت
- شخص‌گرایی / فردمحوری
- رویکرد هابزی بر آنها حاکم است. رأی‌دهندگان صرف‌نظر از هویت خود، کسی را انتخاب کنند که برای مراقبت از سرنوشت کشور مناسب‌تر است [مسئله امنیت و حفظ تمامیت ارضی مهم است].
- حس عاجلیت و منجی‌طلبی مردم جهت حل‌وفصل بحران‌ها به شدت افزایش می‌یابد.
- وضعیت سیاسی جامعه بسیار احساسی-هیجانی و پرخطر است. نامزدهای انتخاباتی مختلف برای بازی برد-باختِ مطلق رقابت می‌کنند.
- بعد از بازه انتخابات، رأی‌دهندگان به شرایط منفعل بازمی‌گردند و همه امور به رهبر سیاسی محول می‌گردد.
- رهبر سیاسی برای حل‌وفصل امور محوله، نیازمند یک «سیاست‌گذاری از نوع جادویی» است که اساساً غیردموکراتیک است.
- حزب و یا احزابی که رهبر سیاسی را انتخاب و مورد حمایت قرار می‌دهند، دچار کمبود حمایتی از سوی مردم می‌شوند و در نتیجه سیاست «فاصله‌گیری از رهبر سیاسی» را اتخاذ می‌کنند.
- حامیان درون حزبی وابسته به رهبر سیاسی، به دلیل سیاست‌ها و رفتارهای اقتدارگرایانه، رویکرد خنثی و گاه انتقادی پیش می‌گیرند.
- رهبر سیاسی به دلیل رویکردهای تمامیت‌خواهی به انزوای سیاسی دچار می‌شود (Gonzalez, 2014: 5-6).

در جمع‌بندی و ارزیابی دموکراسی‌های هیبریدی می‌توان چنین مدعی شد که در این نوع روش حکومتی اساساً دموکراسی «تنها بازی در شهر» نیست، زیرا نخست ساختار سیاسی به نسبت زیاد حاکم بر دیگر گروه‌ها و نیروهای سیاسی است و رهبران حکومتی از پاسخگویی افقی اجتناب می‌کنند. دوم اینکه جامعه مدنی آزاد نیست و معمولاً اثری از جامعه سیاسی خودمختار وجود ندارد. سوم اینکه حاکمیت قانون به نسبت زیاد تضعیف شده و استقلال قوه قضائیه و دادگاه قانون اساسی خدشه‌دار شده است. چهارم اینکه بلوک اپوزیسیون ناکارآمد و منفعل است و احزاب سیاسی هم به لحاظ ماهیت ساختاری و هم به لحاظ ماهیت درونی از روندی دموکراتیک برخوردار نیستند. پنجم اینکه بوروکراسی دولتی کارآمد نیست و به میزان زیادی مانع توسعه است. ششم اینکه یک نظام اقتصادی سرمایه‌داری-رانتی بر بازار حاکم است و میزان فساد مالی بسیار گسترده است. هفتم اینکه در سیاست خارجی، نگاهی ابزاری و غیرواقعی به قوانین بین‌المللی حاکم وجود دارد.

به تعبیر مارینا اوتاوی، در این نوع روش‌های حکومتی، یک ممانعت عمده در برابر فرایند دموکراسی‌سازی وجود دارد و به نظر می‌رسد که تحکیم دموکراسی در این نوع نظام‌ها، از درصد شانس بسیار کمی برخوردار است. اساساً این نوع رژیم‌ها، دموکراسی‌های ناقصی نیستند که در مسیر پیشرفت و تثبیت دموکراسی در حال حرکت باشند؛ بلکه این نوع رژیم‌ها مصمم‌اند ظاهری از دموکراسی را حفظ کنند، بدون آنکه خودشان را در معرض مخاطرات سیاسی ناشی از رقابت آزاد قرار دهند. لذا در این رژیم‌ها، عرصه محدودی برای رقابت واقعی به منظور کسب قدرت وجود دارد. به علت همین محدودیت، پاسخگویی حکومت کاهش می‌یابد. در عین حال این رژیم‌ها فضای سیاسی را تا آن حد تحمل می‌کنند که احزاب سیاسی و سازمان‌های مدنی شکل بگیرند، مطبوعات مستقل تا اندازه‌ای فعالیت کنند و برخی مباحث و گفت‌وگوهای سیاسی مطرح شوند (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۷).

#### دموکراسی‌های حداقلی

دموکراسی‌های حداقلی، از سوی نظریه‌پردازان مختلفی اعم از جرمی بنتام، جان استوارت میل، ژوزف شومپتر، رابرت دال و... تعریف شده است. به طور خلاصه، پنج

اعتقاد اساسی مشترک میان همه نظریه‌هایی که به‌درستی «حداقلی- لیبرال» خوانده می‌شوند، بدین ترتیب هستند:

۱. اعتقاد به این اندیشه که مردم در جامعه‌ای سیاسی باید آزاد باشند؛
۲. اعتقاد به برابری مردم در جامعه‌ای سیاسی؛
۳. اعتقاد به این اندیشه که نقش دولت باید تعریف شود، به نحوی که تقویت‌کننده آزادی و برابری باشد. همه لیبرال‌ها درباره سه تز زیر در مورد نقش و ساختار دولت اتفاق نظر دارند:

- دولت زمانی بیشترین بخت را برای تأمین آزادی و برابری شهروندان دارد که به شکل دموکراسی سازمان یافته باشد.
- دولت فقط با تعقیب سیاست‌هایی می‌تواند ضامن آزادی باشد که تساهل و تسامح و آزادی وجدان برای همه شهروندان را متحقق کند.
- دولت باید خود را وارد این حوزه نکند که فرد چگونه می‌خواهد نقشه‌های زندگی‌اش را اجرا کند؛ یعنی وارد حوزه «برداشت شخص از خوب و نیکی» نشود.

۱. اگر قرار است جامعه‌ای مشروع باشد، هر جامعه سیاسی باید برای افرادی که در آن زندگی می‌کنند، موجه باشد.
۲. عقل ابزاری است که دولت لیبرال با آن حکومت می‌کند. دیدگاه‌هایی مذهبی، اخلاقی یا متافیزیکی مردم هرچه باشد، از آنها انتظار می‌رود در حوزه سیاسی از طریق استدلال عقلی و با نگرش‌های معقول عمل کنند و استدلال‌های مشروعیت‌بخشی که به مردم ارائه می‌شود تا رضایتشان گرفته شود، باید مبتنی بر عقل باشند (همپتن، ۱۳۸۰: ۳۱۱-۳۱۴).

منصور انصاری، موارد ذیل را به عنوان حداقل عناصری می‌داند که برای تبلور دموکراسی ضروری هستند و از آنها با عنوان «ستون‌های دموکراسی» نام می‌برد: حاکمیت مردم؛ حاکمیت مبتنی بر رضایت فرمان‌برداران؛ حاکمیت اکثریت؛ حقوق اقلیت‌ها؛ تضمین حقوق اساسی بشر؛ انتخابات آزاد؛ برابری در نزد قانون؛ فرایند صحیح قانون؛ محدودیت‌های نهادی بر حکومت؛ پلورالیسم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی؛ ارزش‌های تساهل، نسبی‌گرایی و پراگماتیسم (انصاری، ۱۳۸۴: ۲۲).

به طور کلی نظریه پردازان دموکراسی حداقلی، دولت را بر اساس قابلیت آن در محافظت از «شرایط ضروری برای افراد به منظور پیگیری منافعشان بدون خطر مداخله سیاسی خودسرانه، با هدف مشارکت آزادانه در معاملات اقتصادی، مبادله نیروی کار و کالا در بازار و منابع مناسب به شیوه خصوصی» توجیه کرده‌اند. این در حالی است که در این نوع دموکراسی‌ها، دولت تحت تأثیر قدرتمندترین منافع، قادر به تضمین آزادی و برابری واقعی نیست. به همین دلیل است که منتقدان دموکراسی‌های حداقلی و همچنین نظریه پردازان تجدیدنظرطلب و متأخر این نوع دموکراسی‌ها، تأکید می‌کنند که برای مبارزه با نابرابری‌ها و تأثیرات مشروعیت‌زدای آنها، «شفافیت بیشتر در عملکرد سازمان‌های عمومی، نمایندگی و دیگر سازمان‌ها، در کنار دموکراتیک‌سازی نهادهای اجتماعی ضروری است». به اعتقاد این گروه از نظریه پردازها، دموکراتیک‌سازی احزاب و انجمن‌ها مهم تلقی می‌شوند، زیرا آنها واسطه بین جامعه و دولت هستند.

طبق گفته هلد: «اگر امروزه می‌خواهیم دموکراسی به بار نشیند، بازاندیشی درباره آن به منزله پدیده‌ای دوبعدی ضروری است. یک بعد آن متوجه اصلاح قدرت دولت و بعد دیگر متمرکز بر ساختار بندی مجدد جامعه مدنی است. اصل خودمختاری را تنها زمانی می‌توان عملی کرد که ما فرایند «دموکراتیک‌سازی مضاعف/ دوجانبه» را به مثابه یک ضرورت به رسمیت بشناسیم. بدین معنا که دگرگونی مستقل دولت و جامعه مدنی، ناگزیر و واجب است» (هلد، ۱۳۶۹: ۴۲۸؛ دلاپرا، ۱۳۹۷: ۷۴). در همین راستا هلد معتقد است: «ویژگی اصلی دموکراسی پارلمانی فقط سازوکار انتخاباتی مبتنی بر برابری سیاسی و رأی اکثریت شهروندان نیست. ویژگی‌های دیگر عبارتند از: «امکان تداوم فعالیت گروه‌هایی که در انتخابات شکست می‌خورند؛ آزادی مطبوعات و (آزادی فعالیت سازمان‌های غیر دولتی)؛ حقوق بشر مخدوش نشود؛ امنیت عرصه عمومی توسط دولت و دستگاه قضایی مستقل برقرار شود». با اینکه در نظریه پردازی دموکراسی، هر کدام برای ویژگی‌های مذکور وزن خاصی قائل‌اند، اما اغلب این نظریه‌ها بر سازوکار انتخاباتی آزاد و منصفانه، به عنوان شناخته شده‌ترین ویژگی دموکراسی تأکید دارند» (هلد، ۱۳۶۹: ۴۰۳-۴۳۸).

نظریه پردازان، دلایل توجیهی دموکراسی‌های حداقلی را بدین ترتیب عنوان می‌کنند:

- برای اینکه دولت منظم و کارآمدی را تسهیل می‌کند.
  - برای محافظت علیه استبداد واقعی یا تخیل شده اکثریت‌هایی که تابع هوای نفسند و خلق و مزاجشان سریعاً تغییر می‌کنند.
  - تسهیل و ترغیب استیلای جامعه بر دولت.
- با این حال اگر نظام‌های دموکراسی حداقلی، به رغم نظریه توجیهی‌شان، کاملاً ضددموکراتیک نباشند، به زحمت نمونه‌های پسندیده‌ای از سیاست موجود دموکراتیکی هستند. به طوری که مارکسیست‌ها و دیگران، ترتیبات سیاسی لیبرال دموکراسی را به علت «حفظ صورت و ترک محتوای حاکمیت مردمی و کنترل دموکراتیک» تقبیح کرده‌اند (لوین، ۱۳۸۰: ۲۰۳). در یک کلام، در آغاز هزاره جدید نظریه دموکراسی رایج، عمدتاً دموکراسی لیبرال، با چالش‌های فراوانی روبه‌رو است که بازاندیشی در نظریه دموکراسی را ضروری و حیاتی کرده است. برخی از این چالش‌ها، نظری هستند و به بنیادها و شالوده‌های دموکراسی مربوط می‌شوند. از جمله بحث آزادی و برابری که به مثابه جوهره دموکراسی در نظر گرفته می‌شود. چالش‌های دیگر عملی هستند و عمدتاً به کژکارکردهای آن مربوط می‌شود. برای مثال تبدیل شدن دموکراسی به فرایندی برای گردش نخبگان و یا بازی‌های پنهان کارانه احزاب سیاسی (انصاری، ۱۳۸۴: ۶۶).
- اساساً نظریه پردازان دموکراسی‌های حداقلی، به تضاد لیبرالیسم و دموکراسی باور دارند؛ اما بحثشان این است که دموکراسی لیبرال در هر حال برای محافظت از هر نوع دموکراسی ضروری است. «دموکراسی در جامعه مدرن فقط می‌تواند دموکراسی محدودی باشد. لیبرال دموکراسی تنها شکل ممکن دموکراسی است که می‌تواند روی دهد» (کارتز و استوکس، ۱۳۸۶: ۱۶۴). همچنین دفاع رورتی از دموکراسی لیبرال بر پایه این اظهارنظر است که در حال حاضر، صرفاً «واژگان روشمندی وجود دارد که هر کسی را قادر می‌سازد که شهروند گردد» (همان).

لری دایموند، پایان روند گذار را استقرار دموکراسی لیبرال می‌داند: «خلاصه کلام، فکر می‌کنم وقتی تعریف بنیانی دموکراسی تحقق یافته باشد، گذار پایان می‌یابد. حکومتی که در آن مردم بتوانند رهبران خود را از طریق انتخابات آزاد و عادلانه قابل قبول، با حداقلی از آزادی‌ها برگزینند و به علاوه پاسخگویی حکومت در فاصله

انتخابات‌ها تأمین شود». از نظر او، استقرار دموکراسی لیبرال، پایان روند دموکراسی‌سازی است (کارتو و استوکس، ۱۳۸۶: ۱۶۴). همچنین فرانسیس فوکویاما متأثر از دامنه و سرعت گذار به دموکراتیک سال‌های ۱۹۸۹ در اروپا، سخن از «پایان تاریخ» کرد؛ به طوری که وی این گذار را به عنوان «نقطه پایان تکامل ایدئولوژی بشر» و جهانی شدن دموکراسی لیبرال را به مثابه «واپسین شکل حکومت انسانی» معرفی کرد.

اما گویا فوکویاما و دیگر نظریه‌پردازان دموکراسی‌های حداقلی به‌ویژه دموکراسی لیبرالی، بیشتر تحت تأثیر این روند نسبتاً دموکراتیک بودند و به یک معنا تحت تأثیر ایدئولوژی لیبرالیسم- سرمایه‌داری قرار گرفتند؛ زیرا منازعات سال‌های اخیر نشان داد که مناظره بر سر ماهیت دموکراسی لیبرال، اصول ویژه‌اش، اشکال نهادی متنوعش و دلایل مناسب در دفاع از آن کماکان ادامه دارد. از این‌رو همانند سال‌های ۱۹۸۹، این نکته مهم است که بدانیم مبارزه ایدئولوژیکی بر سر نظریه و عمل دموکراتیک به پایان نرسیده است. در دموکراسی‌های لیبرال که واقع‌گرایی دموکراتیک هنوز ارائه‌دهنده مفروضه‌های بنیادی فعالیت‌های سیاسی نخبگان است، فعالیت‌هایی که سمت‌وسویشان عمدتاً در راستای انتخابات و مدیریت منازعه‌های سیاسی می‌باشد، جست‌وجو برای بدیل‌های دموکراتیک، حیاتی است. هرچند در جایی که مردم فاقد حقوق انسانی بنیادی و امنیت قانونی هستند یا توانایی رأی دادن به تغییر حکومت به وسیله ابزار صلح‌آمیز را ندارند، تمهیدات سیاسی برحسب موقعیت تاحدی متفاوت است. به نظر آنهایی که در حکومت‌های دیکتاتوری زندگی می‌کنند، حتی واقع‌گرایی مبتدلی که مبتنی بر قرائت نخبه‌گرایانه از دموکراسی است، می‌تواند ایده‌ای آرمانی به نظر برسد (همان: ۲۹).

در زیر به برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های دموکراسی‌های حداقلی که در حقیقت جزء نقاط ضعف و چالش‌های این نوع دموکراسی‌ها نسبت به دموکراسی حداکثری است، اشاره می‌شود:

۱. تأکید بیشتر به حوزه سیاست و کم‌توجهی به حوزه‌های دیگر؛
۲. محدودیت دایره و گستره مشارکت مردم و آزادی آنها؛
۳. تأکید به تکثرگرایی سیاسی به‌جای تکثرگرایی جامعه مدنی؛

۴. قائل به معنای محدود برابری؛
۵. نهادهای نمایندگی و سیاسی مرکز ثقل قدرت سیاسی هستند؛
۶. فردگرایی تملک‌طلبانه حاکم است؛
۷. دستکاری اطلاعات و برساختن افکار عمومی؛
۸. لیبرالیزه شدن دموکراسی و دموکراتیزه شدن لیبرالیسم؛
۹. مرتبط کردن سرمایه‌داری با دموکراسی؛
۱۰. بی‌توجهی به سرمایه اجتماعی و مقبولیت مردمی؛
۱۱. انباشتگی ترجیحات و منافع فردی درون تصمیم‌های جمعی؛
۱۲. حاکم بودن یک ماهیت سیاسی متمرکز و بوروکراتیک؛
۱۳. روایت‌سازی یک‌جانبه و تمامیت‌خواه؛
۱۴. بحران مفهومی و نظری؛
۱۵. قائل بر اینکه دموکراسی لیبرال تنها شکل ممکن دموکراسی است.
۱۶. انعطاف‌پذیری قانون اساسی

اساساً در دموکراسی‌های حداقلی علی‌رغم بُعد تئوریک غنی، در عمل و به صورت پراتیک، ضعف‌ها و چالش‌های بسیار زیادی وجود دارد. بنابراین با کمی احتیاط می‌توان مدعی شد که در این روش حکومتی هم دموکراسی «تنها بازی در شهر» نیست، زیرا نخست علی‌رغم تأکید بیشتر بر حاکمیت مردم و مشارکت سیاسی عمیق و گسترده، همچنان درصد مشارکت مردم بسیار کم و عموماً در رأی دادن خلاصه می‌شود. دوم اینکه دایره پاسخگویی افقی رهبران سیاسی محدود است سوم اینکه دولت تحت تأثیر قدرتمندترین منافع، معمولاً قادر به تضمین آزادی و برابری واقعی نیست. چهارم اینکه قانون اساسی، انعطاف‌پذیر است و حقوق بشر معمولاً نادیده گرفته می‌شود. پنجم اینکه دایره و گستره نابرابری‌ها و شکاف‌های طبقاتی بیشتر از حد معمول است. ششم اینکه یک فردگرایی تملک‌طلبانه بر سطح جامعه حاکم است. هفتم اینکه دموکراسی با نظام سرمایه‌داری عجین شده است.

اساساً به دلیل همین ضعف‌ها و چالش‌هاست که برخی از منتقدان دموکراسی‌های حداقلی و همچنین نظریه‌پردازان تجدیدنظرطلب و متأخر این نوع دموکراسی‌ها، تأکید



می‌کنند که برای مبارزه با نابرابری‌ها و تأثیرات مشروعیت‌زدای آنها، «شفافیت بیشتر در عملکرد سازمان‌های عمومی، نمایندگی و دیگر سازمان‌ها، در کنار دموکراتیک‌سازی نهادهای اجتماعی ضروری است» (دلپرتا، ۱۳۹۷: ۷۴). همچنین در همین راستاست که هلد می‌گوید: «ویژگی اصلی دموکراسی پارلمانی، فقط سازوکار انتخاباتی مبتنی بر برابری سیاسی و رأی اکثریت شهروندان نیست. ویژگی‌های دیگر عبارتند از: امکان تداوم فعالیت گروه‌هایی که در انتخابات شکست می‌خورند؛ آزادی مطبوعات و (آزادی فعالیت سازمان‌های غیر دولتی)؛ حقوق بشر مخدوش نشود؛ امنیت عرصه عمومی توسط دولت و دستگاه قضایی مستقل برقرار شود» (Held, 2007: 260-264).

بنابراین به نظر می‌رسد که در دموکراسی‌های حداقلی هم فرایند دموکراسی‌سازی هنوز با موانع زیادی مواجه است و امر مهم «تحکیم دموکراسی» تنها با «اصلاح قدرت دولت» و «ساختار بندی مجدد جامعه مدنی» میسر می‌گردد.

### دموکراسی‌های حداکثری

به طور کلی طی دهه‌های اخیر، تضعیف دولت‌های حزبی، دولت‌ملتها و دولت‌های رفاه، تهدیدی جدی برای مدل دموکراسی حداقلی مبتنی بر مفهوم لیبرال به ارمغان آورده است؛ به طوری که در نظام‌های لیبرال دموکراسی، احزاب سیاسی به نسبت بیشتری، قابلیت و ظرفیت واسطه‌گری میان جامعه مدنی و نهادهای سیاسی را از دست داده‌اند. شاید به تعبیری بتوان گفت که احزاب، عملکرد خود را در انتخاب پرسنل سیاسی حفظ کرده‌اند، اما «مشارکت سیاسی» به منزله کمکی به طرح‌های سازمان‌دهی جامعه، دیگر از دریچه احزاب گذر نمی‌کند. در واقع یک چهارم آخر قرن بیستم و دو دهه اول قرن جدید، بی‌میلی اساسی و روبه‌رشدی به بسیاری از نهادهای خاص دموکراتیک وجود داشته است و در این میان، بدترین نهادها، احزاب بودند. در مجموع پژوهش‌های تطبیقی نشان داده‌اند که در آغاز هزاره جدید، شهروندان از احزاب سیاسی دورتر شده‌اند، از نخبگان و نهادهای سیاسی بیشتر انتقاد می‌کنند و در برابر دولت‌ها، کمتر جهت‌گیری مثبت دارند.

به همین دلایل، در دموکراسی‌های حداکثری، به جای «رقابت» بین نیروهای سیاسی، به موضوع «مشارکت و ائتلاف همه نیروهای عمده مختلف سیاسی و اتنیکی»

تأکید می‌شود. این مدل از دموکراسی به جای رقابت، بر «توافق» نخبگان و نیروهای سیاسی برای اداره حکومت تأکید دارد. به عبارت دیگر، برخلاف دموکراسی‌های حداقلی از نوع اکثریتی که حزب پیروز در انتخابات، قدرت را در قبضه خود دارد و در مقابل، حزب بازنده که معمولاً حزب اقلیت است، محکوم به ماندن در وضع اپوزیسیون است، در دموکراسی‌های حداکثری، تشکیل حکومت ائتلافی است و همه نیروهای سیاسی می‌توانند به نسبت آرا و کرسی‌های کسب‌شده در مجلس، در اداره امور کشور دخیل باشند. به طور کلی در مدل دموکراسی‌های حداکثری - توافقی، بر فراگیر بودن، چانه‌زنی و مصالحه تأکید می‌شود.

دیوید هلد معتقد است که مدافعان لیبرال دموکراسی، در نتیجه تأکید بر حکومت، از برخی مسائل کلیدی غفلت کرده‌اند. وی این مسائل را به دو دسته تقسیم می‌کند: اول آنکه ساختار جامعه مدنی مانند مالکیت خصوصی بر دارایی مولد و نابرابری‌های جنسی و نژادی، شرایط لازم برای بر خور داری از آرای مساوی و مشارکت مؤثر را فراهم نمی‌کند. دوم آنکه ساختار از جمله دستگاه‌های عریض و طویل و غالباً غیرمسئول بوروکراتیک، وابستگی نهادی به فرایندهای انباشت سرمایه و نیروی سازمانی کافی برای تنظیم مرکزیت قدرت مدنی را پدید نمی‌آورند.

به نظر هلد، شرایط مشارکت دموکراتیک، شکل کنترل دموکراتیک و عرصه تصمیم‌گیری دموکراتیک از جمله مسائلی هستند که در سنت لیبرال دموکراسی به قدر کافی بررسی نشده و تحقق عملی دموکراسی منوط به ایجاد شرایط و رفع موانع آنها است: «قدرت تصمیم‌گیری باید برکنار از نابرابری‌ها و قیودی باشد که تملک سرمایه خصوصی تحمیل می‌کند». در همین راستا، وی پیشنهاد اصلاح ساختار جامعه مدنی و نیز دولت را می‌دهد تا خودمختاری به عنوان جوهر دموکراسی تحقق یابد (شفیعی‌فر، ۱۳۸۳، ۱۳-۱۴/ هلد، ۱۳۶۹: ۴۲۷-۴۵۰).

دیوید هلد، دموکراسی را پدیده‌ای دوسویه می‌داند که از یکسو به تغییر شکل قدرت و از سوی دیگر به تجدید ساختار جامعه مدنی معطوف است و خودمختاری فقط در پرتو این فرایند دموکراتیزه کردن دوجانبه قابل حصول است. پیش‌نیاز فرایند دموکراتیزه کردن دوجانبه، پذیرش این اصل است که قدرت تصمیم‌گیری صور و محدودیت‌های

عمل دولت و جامعه مدنی به گونه‌ای بازاندیشی شود که هم دولت پاسخگو تر شود و هم فعالیت‌های غیردولتی را به نحوی دموکراتیک سامان دهد. از این نظر، دموکراسی باید از حوزه حکومت به حوزه اجتماع و جامعه مدنی تسری یافته، در آن گسترده شود و مالکیت خصوصی نمی‌تواند و نباید مانع آن باشد.

به همین دلیل دیوید هلد معتقد است که قوانین اساسی کشورها باید جامعه مدنی را بازبینی و اصلاح کنند؛ زیرا مجموعه‌های قدرتمندی از مناسبات و سازمان‌های اجتماعی که بتوانند با بهره‌گیری از زمینه عملکردشان، نتایج دموکراتیک را تحریف کنند، با دموکراسی ناسازگار است. کاستن از نفوذ و قدرت محدودکننده اصناف، محدود کردن فعالیت گروه‌های ذی‌نفوذ (مانند نمایندگان صنایع، اتحادیه‌های کارگری شاغل در بخش‌های کلیدی صنعت) برای تعقیب بی‌حساب و کتاب منافع خویش و از بین بردن امتیازهای قانونی که برخی از گروه‌های اجتماعی نژادی یا قومی به زیان دیگران از آن برخوردارند، برخی از مسائلی است که در این راستا باید مورد توجه قرار گیرد.

از این نظر، همان قدر که بدون جامعه مدنی امن و مستقل، تحقق خودمختاری دموکراتیک امکان‌ناپذیر نیست، بدون وجود دولت دموکراتیک متعهد به انجام اقدامات جدی در زمینه توزیع مجدد نیز دموکراتیزه کردن جامعه مدنی ممکن نیست. دموکراسی اجتماعی، زندگی دموکراتیک را بیش از رأی دادن ادواری دانسته، فضای فعالیت مردم را صرفاً به قلمرو خصوصی جامعه مدنی محدود نمی‌کند. اعمال افراد در حوزه عمومی بستگی به منابع در دسترس آنها دارد و دموکراسی اجتماعی می‌خواهد با ایجاد فرصت‌های برابر برای مردم (به منظور بروز استعدادهای خود در مقام شهروندی) این زندگی را تحقق بخشد (شفیعی‌فر، ۱۳۸۳: ۱۵-۶۵ و هلد، ۱۳۶۹: ۴۳۶-۴۳۷).

در حقیقت اصل «خودمختاری»، اساسی‌ترین مفهوم دموکراسی است و برگردان دقیق‌تر آن، «خودآئینی» است. خودآئینی، بر آن استعداد انسان‌ها دلالت می‌کند که می‌توانند خودآگاهانه استدلال کنند، خوداندیش<sup>۱</sup> و خودسامان‌بخش<sup>۲</sup> باشند. این استعداد متضمن توانایی سنجش، داوری، انتخاب و اثرگذاری بر جریان‌های عملی ممکن

---

1. self- reflective  
2. self- determining

در زندگی خصوصی و عمومی است. جوهرهٔ دموکراسی، رسیدن به چنین «خودآئینی» است. در جایی که به هر دلیل، این خودآئینی انکار شود، دیگر حتی نمی‌توان از دموکراسی صحبت کرد. در جایی دموکراسی تأسیس می‌گردد که خود انسان‌ها برای زندگی خصوصی و عمومی خود قانون وضع کنند (انصاری، ۱۳۸۴: ۸).

بر همین اساس دیوید هلد، مدل آرمانی و مطلوب خود را خودمختاری دموکراتیک یا سوسیالیسم لیبرال می‌نامد که اصل بنیادی و توجیه‌کنندهٔ آن، برابری است. بدین منظور، نظام حقوقی و قانون اساسی کشورها علاوه بر تصریح حقوق برابر برای رأی دادن، باید حقوق برابر در بهره‌برداری از شرایط مشارکت مؤثر را هم شامل شود. حقوق اجتماعی مثل مراقبت از کودکان، بهداشت و آموزش و نیز حقوق اقتصادی باید در نظام حقوقی مورد حمایت قرار گیرند؛ زیرا بدون حقوق اجتماعی و اقتصادی نمی‌توان از حقوق سیاسی بهره گرفت و بدون حقوق سیاسی هم اشکال تازه‌ای از نابرابری قدرت و ثروت پدید می‌آید که اعمال آزادی‌های اجتماعی و اقتصادی را مختل می‌کند. حق برابر در برخورداری از منابع مادی از طریق توزیع عادلانه ثروت و درآمد نیز بخشی از حقوقی است که دیوید هلد، تصریح آن را در قانون اساسی به عنوان سند رسمی و میثاق ملی لازم می‌داند و جزء تعهدات دولت در قبال شهروندان می‌شمارد (همان: ۴۳۰-۴۳۲).

در دموکراسی‌های حداکثری، هرچند به دلیل نابرابری‌های اقتصادی- فرهنگی و...، شهروندان و سوزده‌های انسانی در بستر مشارکتی برابر، تولید اندیشه و تفکر نمی‌کنند و به تبع آن، رأی‌دهی و انتخاب سیاسی‌شان هم مستقلانه و آزاد نیست، ارتباطات انسانی، برابری شهروندان را در بستر دموکراسی‌های حداکثری استمرار می‌بخشد و بدین ترتیب به قدرت اجتماعی دست می‌یابند. در حقیقت امتیاز اصلی دموکراسی‌های حداکثری نسبت به دموکراسی‌های حداقلی هم همین نکته است: «معمولاً یک تکاپو و تلاش معقول (مشورت و گفت‌وگو) برای کسب توافق بیشتر در خصوص موضوعات و مسائل سیاسی- اجتماعی و غیره وجود دارد و این امر از نفوذ سیاسی روابط قدرت و نقش دولت می‌کاهد» (همان). به تعبیری دیگر، در دموکراسی‌های حداکثری، با تغییر روند «مونولوگ» به «دیالوگ»، دیگر دولت تصمیم‌گیرنده نهایی نیست. به عنوان مثال میخائیل باختین معتقد است: «دیالوگ به روی تفکر و آزادی گشوده است، در حالی که مونولوگ

واجد خصلتی استبدادی و سرکوبگر است. به همین سان هانا آرنست، جوهره سیاست را سخن‌ورزی و بیان می‌داند و انسان‌ها از نظر وی از آن‌رو موجودات سیاسی هستند که قدرت تکلم دارند. به نظر وی، خشونت به مثابه پدیده‌ای مقابل سیاسی اساساً گنگ، لال و خاموش است. سیاست یعنی گفت‌وگو و حرف زدن و مباحثه کردن. به نظر هابرماس هم دموکراسی در «وضعیت کلامی آرمانی» متحقق می‌شود؛ یعنی در جایی که ارتباطات انسانی غیراجبارآمیز حاکم باشد. ارتباطات انسانی تحریف‌شده اساساً در تعارض با دموکراسی قرار می‌گیرند» (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۲).

نکته مهم دیگر اینکه طبق دموکراسی‌های حداکثری، مشارکت به حاشیه رانده‌شدگان یا در حاشیه قرارگرفتگان، ابزاری برای کاهش نابرابری‌هاست؛ زیرا یک حوزه عمومی دموکراتیک باید سازوکارهایی برای شناسایی و بازنمایی فریادها و دیدگاه‌های کسانی ارائه کند که به آنها ظلم شده است (دلپرتا، ۱۳۹۷: ۸۲-۷۲). همچنین در دموکراسی‌های حداکثری، معمولاً به اهمیت اولویت‌بندی مطالبات، دیدگاه‌ها و یا عقاید در طول فرایند تعامل و گفت‌وگو تأکید می‌شود که هدف اصلی، اهمیت دادن به دیدگاه‌های غیرها/دگرها و در حاشیه قرارگرفتگان است.

در دموکراسی‌های حداکثری، بر اهمیت درگیر شدن شهروندان چیزی فراتر از انتخابات تأکید می‌شود. در این نوع دموکراسی‌ها، نظریه مشارکت ترویج‌کننده مشارکت مستقیم مردم در نظارت و کنترل نهادهای جامعه، از قبیل حوزه‌های کار و اجتماع محلی یا مشارکت شهروندان در تعیین شرایط زندگی اجتماعی‌شان است که ماهیت معتبر و عقلانی عقاید همه افراد را مسلم می‌داند. به همین دلیل است که در دموکراسی‌های حداکثری تأکید می‌شود که شهروندان باید به اندازه عرصه‌های تصمیم‌گیری، فرصت‌های مشارکت نیز داشته باشند. بدین معنا که مشارکت کامل، فرایندی است که در آن، همه اعضای یک نهاد تصمیم‌گیرنده برای تعیین پیامد تصمیمات، قدرت مساوی داشته باشند و شهروندان تحت کنترل آن، در تصمیم‌گیری‌هایی شرکت می‌کنند که بر زندگی‌شان تأثیر دارد. به طور خلاصه، اینگونه دموکراسی‌ها، به دنبال بیشینه کردن مشارکت مردم در اداره دموکراسی و دستیابی به توافقی فراگیر در راستای سیاست‌هایی هستند که حکومت می‌بایست دنبال کند. در

اینگونه نظام‌ها، هدف پراکنده‌سازی، تسهیم و محدود کردن قدرت با روش‌های گوناگون است (Lijphart, 2012: 30).

در این راستا، «چارلز تیلور» معتقد است که خواست‌های اساسی آرمان دموکراتیک آن است که «مردم باید قواعد و تصمیم‌ها را تصویب و تعیین کنند». منظور اینکه توده مردم بایستی بتوانند اظهارنظرهایی درباره مسیر آینده خود داشته باشند، نه اینکه صرفاً به آنها گفته شود که چه کار کنند. دوم اینکه این اظهارنظرها بایستی اصیل باشد، نه آنکه به وسیله تبلیغات، اطلاعات غلط و ایجاد هراس‌های نامعقول دستکاری شود. [اسوم اینکه] این قواعد و تصمیم‌ها باید تاحدی بازتاب عقاید و خواست‌های مورد توجه مردم باشد، به نحوی که بتوانند در برابر پیش‌داوری‌های غیرارادی و مبتنی بر اطلاعات غلط موضع‌گیری نمایند (کارتر و استوکس، ۱۳۸۶: ۲۶۷).

در دموکراسی‌های حداکثری بر این نکته تأکید می‌شود که مشارکت، گذشته از آنکه مقتضی و بجاست، مفید نیز است. از میان تأثیرهای ابزاری مثبت مشارکت، باید به دفاع در مقابل قدرت خودکامه، اتخاذ تصمیم‌های روشن و افزایش مشروعیت آن تصمیم‌ها اشاره کرد. با وجود این، مزایای مشارکت نه تنها به لحاظ مشروعیت بی‌واسطه، که به لحاظ اجتماعی کردن در حال رشد منافع و کنش‌ها برای خیر عموم تحسین می‌شود. تصور بر این است که مشارکت، تأثیر مثبت بر شهروندان دارد. فضای مشارکت به «مدرسه دموکراسی» تبدیل می‌شود: هرچه مشارکت شهروندان در فرایند تصمیم‌گیری بیشتر شود، به همان میزان، آگاه‌تر و روشن‌تر می‌شوند و به همان میزان در انتخابات ملی رأی می‌دهند. شهروند فعال، زیرک و آگاه، بهره‌وری نظام‌مند و رفاه فردی و جمعی را افزایش می‌دهد. بنابراین مشارکت، چرخه‌ای درست و اخلاقی ایجاد می‌کند: فرصت‌های مشارکت و اعتماد و کنشگری را برمی‌انگیزد و در نتیجه، انگیزه‌های مشارکت را بازتولید می‌کند و تأثیرات مشارکت را بهبود می‌بخشد. در واقع مشارکت در فعالیت مدنی، افراد را از لحاظ شیوه تفکر جمعی آموزش می‌دهد؛ با این فرض که شهروند بودن در فعالیت‌های مدنی با حس اجتناب‌ناپذیر سرزندگی عمومی و عدالت همراه است. در این مفهوم و برای تفسیر نظر باربر می‌توان گفت که سیاست تبدیل به دانشگاه خود، شهروندی تبدیل به باشگاه و مشارکت تبدیل به معلمش می‌شود (دلپرتا، ۱۳۹۷: ۷۸-۷۹).

از نظر پیتیر پاچراچ، مشارکت دموکراتیک یعنی «فرایندی که در آن، افراد مسائل عمومی ای را که برایشان مهم است و به طور مستقیم بر زندگی آنها اثر می گذارد، تدوین نمایند و درباره آنها بحث و تصمیم گیری کنند. این فرایند کم و بیش مداوم است و بر مبنای رودررو انجام می شود؛ مبنایی که در آن، مشارکت کنندگان از تدوین مسائل گرفته تا تعیین سیاست ها، حرف تقریباً یکسانی در تمامی مراحل دارند» (Bachrach, 1975: 41).

در دموکراسی های حداکثری معمولاً درک روشنی از اهمیت احساس یگانگی میهن پرستانه شهروندان با جامعه وجود دارد. این احساس یگانگی، شدنی است، چون درک مدنی و جمهوری خواهانه از آزادی فقط به عنوان ویژگی زندگی خصوصی افراد مستقل-یا به عبارتی برداشت لیبرالی «آزادی منفی»- مطرح نیست، بلکه به عنوان خیر عمومی یک جامعه سیاسی خاص مطرح است. آزادی با حوزه سیاسی خودگردان پیوند دارد؛ حوزه ای که شهروندانش در شکل گیری زندگی عمومی جامعه، از نظر سیاسی فعال هستند. ایده آل جمهوری خواهان، حکومت خودگردان مردمان آزاد است (کارتر و استوکس، ۱۳۸۶: ۲۶۵-۲۶۶).

دموکراسی های حداکثری شامل انواع دموکراسی ها، نظیر دموکراسی های مشارکتی، مشورتی- گفت و گویی، توافقی، ارتباطی، رفاهی، رادیکال و... می شود. از مهم ترین نظریه پردازان این نوع دموکراسی هم می توان به آلن دو بنوا، مکفرسون، هابرماس و... اشاره نمود.

برخی از مهم ترین ویژگی های دموکراسی های حداکثری که در حقیقت نقطه قوت و امتیاز این نوع دموکراسی نسبت به دموکراسی های دیگر است، بدین ترتیب است:

۱. حق اظهار نظر و مشارکت عملی شهروندان؛
۲. استمرار و تداوم برابری شهروندان در عرصه های مختلف و حفظ قدرت آنها؛
۳. اعمال محدودیت های سخت بر اصل نمایندگی؛
۴. پذیرش همزمان چارچوب نهادی و ارزش ذاتی دموکراسی؛
۵. تأکید بر نظارت و کنترل مستقیم مردم؛
۶. تأکید بر تأثیر مثبت مشارکت بر روحیه و روان شهروندان؛
۷. شمول گرایی؛ یعنی هیچ فردی یا گروهی از دایره حقوق و امتیازات خارج نیست؛

۸. باور به این اصل که «انتظارات دموکراتیک عمومی به اصلاحاتی فراتر از اشکال سنتی دموکراسی نمایندگی، نیازمند است».

۹. افزایش گستره مشروعیت برای شهروندان معترض؛

۱۰. بهره‌وری بالا در استفاده از منابع سیاسی؛

۱۱. درک روشنی از اهمیت احساس یگانگی میهن پرستانه شهروندان با جامعه؛

۱۲. توجه بر اصل خودمختاری؛

۱۳. تسهیم قدرت قوه مجریه در کابینه‌های ائتلافی فراگیر (الگوی حکومتی تناسبی)؛

۱۴. توزان قدرت میان قوای مجریه و مقننه؛

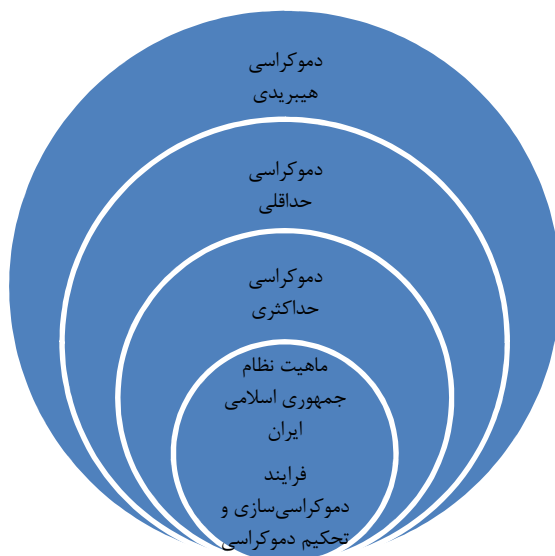
۱۵. انعطاف‌ناپذیری قانون اساسی.

در دموکراسی‌های حداکثری، همان‌طور که در تعریف و تشریح این روش حکومتی نمایان است، می‌توان شمایی از جامعه دموکراتیک حقیقی و یوتوپیایی را متصور بود. بنابراین می‌توان مدعی شد که در این نوع روش حکومتی، دموکراسی به «تنها بازی در شهر» تبدیل شده است؛ زیرا نخست اینکه مشارکت سیاسی مردم و اصل خودمختاری به نسبت زیاد محقق می‌شود. دوم اینکه میزان پاسخگویی رهبران سیاسی بسیار بالاست و گردش نخبگان سیاسی، امری رایج و مقبول است. سوم اینکه قانون اساسی معمولاً انعطاف‌ناپذیر است و قوه قضائیه و دادگاه قانون اساسی از استقلال عمل برخوردار هستند. چهارم اینکه الگوی حکومتی تناسبی برقرار است و قدرت قوه مجریه تسهیم می‌شود. پنجم اینکه بلوک اپوزیسیون، بسیار کارآمد است و ماهیت احزاب سیاسی شفاف و روندی دموکراتیک دارند. ششم اینکه گستره مشروعیت شهروندان معترض و منتقد زیاد است. هفتم اینکه شمول گراست؛ به این معنا که دایره آزادی و برابری و عدالت همه اقشار جامعه را دربرمی‌گیرد.

### الگوی مفهومی پژوهش

در نمودار ذیل، شمایی عام از قرابت و دوری سه مدل حکومتی با ماهیت و بافت نظام جمهوری اسلامی ایران و ارتباطشان با فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی به تصویر کشیده است:





شکل ۲- فرآیند دموکراسی سازی و تحکیم دموکراسی در نظام جمهوری اسلامی ایران

در اصل، با توجه به ویژگی‌ها و خصایص مدل‌های حکومتی تعریف‌شده در این پژوهش، می‌توان ارزیابی و تحلیل نمود که نظام جمهوری اسلامی ایران در چه دوره حکومتی، دارای مدل حکومتی «دموکراسی حداکثری»، در چه دوره‌ای «دموکراسی حداقلی» و چه دوره‌ای «دموکراسی هیبریدی» بوده است. به تعبیر دیگر، برای تعریف و تقسیم‌بندی دوره‌های حکومتی مختلف نظام جمهوری اسلامی ایران در طول چهار دهه اخیر، ضروری است که در وهله اول، تعریفی درست از مدل‌های مختلف حکومتی ارائه شود و ویژگی‌ها و خصایص مهم آنها سنجش شود. سپس بر اساس این تعریف و خصیصه‌ها، مدل‌های حکومتی را جایگزین نمود.

بر اساس یافته‌های متن حاضر، دعوی ما این است که در نظام جمهوری اسلامی ایران در دوره‌ای محدود، آنهم در سال‌های اولیه انقلاب، شاهد عملیاتی شدن مدل «دموکراسی حداکثری» هستیم. در دوره‌ای نسبتاً زیاد به‌ویژه از سال‌های ۷۰ تاکنون شاهد کاربست مدل «دموکراسی حداقلی» هستیم. همچنین در طول زیست جمهوری اسلامی ایران در برخی بازه‌های زمانی شاهد تضعیف شاخصه‌های دموکراسی حداقلی و

تقویت شاخصه‌های دموکراسی هیبریدی هستیم که نشانه‌های آن در دوره دوم حکومت آقایان هاشمی، خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی ظهور و بروز کرد. به عنوان مثال، «اقتصاد سرمایه‌داری رانتی»، یکی از ویژگی‌های بارز نظام‌های هیبریدی است که در دولت‌های مختلف نظام جمهوری اسلامی ایران قابل رهگیری است.

درباره ارتباط مدل‌های حکومتی تعریف‌شده با فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی هم، نظر ما بر این است که «دموکراسی‌های حدکثری» در تقویت فرایند دموکراسی‌سازی بسیار مؤثر هستند؛ زیرا مکانیسم‌های تقویت‌کننده، پیش‌برنده و تحکیم دموکراسی به‌ویژه مشارکت واقعی مردم در امور سیاسی و حکومتی را در خود حمل می‌کنند. در «دموکراسی‌های حداقلی»، هرچند برخی مکانیسم‌های ظاهری فرایند دموکراسی‌سازی وجود دارد، در این نوع نظام‌های سیاسی، محوریت با «صندوق» رأی است. پس دموکراسی در این نوع حکومت‌ها، نظام انتخاب سیاست‌مداران از سوی آحاد مردم، سپردن اراده سیاست به آنان برای دوره‌ای معین و جایگزینی آنان با گروه دیگر نخبگان در انتخابات متناوب است. از این لحاظ، این نوع نظام‌ها اساساً رژیم نخبه‌گرایانه هستند. در این نوع دموکراسی‌ها، حقوق و آزادی‌های سیاسی مردم، عمدتاً در حق رأی دادن خلاصه می‌شود و عرصه سیاست، عرصه رقابت نخبگان باقی می‌ماند. در یک کلام می‌توان ادعا نمود که این نوع نظام‌ها، چیزی جز نبرد قدرت در بین نخبگان نیستند. از این رو این نوع نظام‌های سیاسی در تقویت فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی، نقش دوگانه مثبت و منفی دارند؛ هر چند وزن شاخه مثبت آن کمی بیشتر است.

در دموکراسی‌های هیبریدی، اساساً شاهد یک دخالت و دستکاری در فرایند دموکراسی‌سازی هستیم. به این معنا که رهبران سیاسی، فرایند دموکراسی‌سازی را تاحدی تقویت و تحمل می‌کنند که از کنترل خارج نشود و برای نظام سیاسی و حاکمیت آنها خطری نداشته باشد. بنابراین فرایند دموکراسی‌سازی در این نوع نظام‌های سیاسی معمولاً تکمیل نمی‌شود و هیچ‌گاه شاهد تحکیم دموکراسی نخواهیم بود.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد تا با معرفی ویژگی‌های مهم سه مدل حکومتی دموکراسی هیبریدی، دموکراسی حداقلی و دموکراسی حداکثری، نخست قرابت و دوری این نوع

نظام‌ها با ماهیت و بافت نظام جمهوری اسلامی ایران ارزیابی و سنجش شود و سپس رابطه میان روش حکومتی با فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی مشخص گردد. در بخش الگوی پژوهش گفتیم که در زیست جمهوری اسلامی ایران شاهد تحقق هر سه نوع مدل حکومتی هستیم؛ اما آنچه بیش از همه مورد بهره‌برداری قرار گرفته است، مدل حکومتی «دموکراسی حداقلی» است. درباره ارتباط مدل‌های بحث‌شده با فرایند دموکراسی‌سازی، در کل می‌توان چنین گفت که هر چند به لحاظ تئوریک و مانیفستی در هر سه مدل یادشده به فرایند دموکراسی‌سازی تأکید شده است و معمولاً حاکمان سیاسی، این فرایند را الگوی حکومتی خود قرار می‌دهند، امر مهم «فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی» به نسبت زیاد تنها در «دموکراسی‌های حداکثری» محقق می‌شود؛ زیرا در این نوع نظام‌های حکومتی، هم مشارکت سیاسی مردم به بیشترین میزان ممکن محقق می‌گردد و حکومت در روند تصمیم‌گیری جمعی‌اش به منافع تمام شهروندان توجه یکسان دارد. اما در دموکراسی‌های حداقلی معمولاً فرایند دموکراسی‌سازی به صورت موفقیت‌آمیز سپری نمی‌شود و تحکیم دموکراسی با موانعی که بیشتر متأثر از حوزه ساختار سیاسی است، مواجه است. به اعتقاد نویسندگان این مقاله، اساساً دموکراسی‌های حداقلی دچار یک بحران مفهومی و نظری هستند که این امر به طور بنیادین مانع تکمیل فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی در این نوع نظام‌ها شده است.

در دموکراسی‌های هیبریدی هم به نسبت زیاد، فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی با موانع جدی روبه‌رو است؛ به طوری که به نظر می‌رسد که بخش زیادی از این موانع نظیر دستکاری قانون اساسی و نظام انتخاباتی، تضعیف استقلال قوه قضائیه و دادگاه قانون اساسی، اعمال محدودیت علیه جامعه مدنی، احزاب سیاسی و رسانه‌های ارتباطی از سوی ساختار حکومتی ساخته و پرداخته می‌شود. اساساً در دموکراسی‌های حداقلی و به‌ویژه دموکراسی‌های هیبریدی، فرایند دموکراسی‌سازی تنها در برخی خطوط مشخص شده جریان می‌یابد و این امر مانع تکمیل این فرایند و تحکیم دموکراسی می‌گردد. به همین دلیل هم در این نوع حکومت‌ها، «حاکمیت مردم» به معنای واقعی آن به میزان زیادی منتفی است. بنابراین تأکید نویسندگان بر این است که

برای تحقق واقعی نظام دموکراتیک و برقراری اراده و رأی مردمی، باید روش حکومتی نظام‌های سیاسی اعم از دموکراسی حداقلی و هیبریدی به روش حکومتی حداکثری تغییر یابد.

### پی‌نوشت

۱. لینز و استپان در تقسیم‌بندی رژیم‌های غیردموکراتیک جدید، چهارگونه رژیم نام می‌برند: اقتدارگرایی، توتالیتریانیسم، پساتوتالیتریانیسم [شامل سه گونه «پساتوتالیتریانیسم اولیه»، «پساتوتالیتریانیسم ایستا» و «پساتوتالیتریانیسم جاافتاده»] و سلطانیسم (کدیور، ۱۳۸۶: ۱۱۰).

۲. این تعریف از جانب نظریه‌پردازان مهم دیگر از جمله آدام پروزیسکی و لری دایاموند هم ارائه شده است.

۳. لئوناردو مورلینو معتقد است منظور از فرایند تحکیم دموکراسی، دورانی است که پس از تصویب قانون اساسی دموکراتیک آغاز می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۶: ۸۵).

۴. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره «دموکراسی‌های هیبریدی» ر.ک: مجموعه مقالات:

Diamond, Larry Jay (2002) "Thinking About Hybrid Regimes", Journal of Democracy, Volume 13, Number 2, April, pp-21-35.

Matthijs, Bogaards (2009) "How to Classify Hybrid Regimes? Defective Democracy and Authoritarianism", Journal Democratization, Volume 16, - Issue 2.

Steven Levitsky & Lucan A. Way (2002) "The Rise of Competitive Authoritarianism", Journal of Democracy, Volume 13, Number 2, April.

Özbüdün, Ergün (2015) "Turkey's Judiciary and Drift Toward Competitive Authoritarianism", The International Spectator, Italian Journal of International Affairs. ISSN: 0393-2729/

Berken Esen & Sebnem Gumuscu (2016) " Rising Competitive Authoritarianism in Turkey", The World Quarterly, ISSN: 1143-6597.

David Collier & Steven Levitsky (1997) "Democracy with Adjectives", World Politics 49 (April). 430-51

Hybrid Regime/ Wikipedia.

۵. بنگرید به:

"Delegative democracy" (1993) By Gullermo O'Donnell, published World Development.

## منابع

- انصاری، منصور (۱۳۸۴) دموکراسی گفت‌وگویی؛ امکانات دموکراتیک اندیشه‌های میخائیل باختین و یورگن هابرماس، تهران، مرکز.
- اوتاوی، مارینا (۱۳۸۶) گذار به دموکراسی یا شبه‌اقتدارگرایی، ترجمه سعید میرترابی، قومس، تهران.
- آریلاستر، آنتونی (۱۳۷۷) لیبرالیسم غرب؛ ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶) گذار به مردم‌سالاری (گفتارهای نظری)، تهران، نگاه معاصر.
- دال، رابرت (۱۳۸۹) درباره دموکراسی (سر تحول و شرایط تحقق آن)، ترجمه فیروز سالاریان، تهران، چشمه.
- دل‌پرتا، دوناتلا (۱۳۹۷) می‌توان دموکراسی را نجات داد، ترجمه سعید کشاورزی و علی روحانی، تهران، ثالث.
- دیاموند، لاری (۱۳۸۴ الف) آیا همه دنیا می‌تواند دموکراتیک شود؟ ترجمه الناز علیزاده اشرفی، در: کتابگذار به دموکراسی، حسین بشیریه، تهران، نگاه معاصر.
- (۱۳۸۴ ب) مردم دموکراسی را چگونه می‌بینند؟ ترجمه منصور انصاری، در: کتابگذار به دموکراسی، حسین بشیریه، تهران، نگاه معاصر.
- شفیعی‌فر، محمد (۱۳۸۴) «دموکراسی و عدالت اجتماعی با تأکید بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هشتم، شماره اول، شماره مسلسل ۲۷، بهار، صص ۴۹-۷۹.
- فاضلی، محمد (۱۳۸۹) بنیان‌های ساختاری تحکیم دموکراسی، تهران، کندوکاو.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۹) «پایان نظم، سرمایه اجتماعی و حفظ آن»، ترجمه غلام‌عباس توسلی، تهران، جهان امروز.
- قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۹۷) گذارها به دموکراسی (تاریخچه پنجاه سال پژوهش‌های دموکراسی‌سازی)، تهران، اختران.
- کارتز، اپریل و جعفریاستوکس (۱۳۸۶) دموکراسی لیبرال و منتقدان آن، ترجمه حمیدرضا رحمانی‌زاده دهکردی، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.
- کدیور، محمدعلی (۱۳۸۶) گذار به دموکراسی (ملاحظات نظری و مفهومی)، تهران، گام نو.
- لوین، اندرو (۱۳۸۰) طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی، ترجمه و تحشیه انتقادی سعید زیباکلام، تهران، سمت.
- هلد، دیوید (۱۳۶۹) مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران، روشنگران.
- همپتن، جین (۱۳۸۰) فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.

- Dahl, R.A. (2001) *Democrasi Üstüne*, Çev. Betül Kadioğlu, Ankara Yetkin Yayınlar.
- David Collier and Steven Levitsky, "Democracy with Adjectives; Conceptual Innovation in Comparative Research"; *World Politics* 49 (April 1997) 430-51.
- Diamond, Larry (2003) "Defining Democracy"; in *The Democracy Sourcebook*, Edit by Robert Dahl et. al. The MIT Press Cambridge, Massachusetts.
- Diamond, Larry Jay, "Thinking About Hybrid Regimes", *Journal of Democracy*, Volume 13, Number 2, April 2002, pp-21-35.
- Gonzalez, Lucas (2014) *Unpacking Delegative Democracy Digging into Empirical Content of a Rich Theoretical Concept*, In book *Reflections on Uneven Democracies*, Publisher Johns Hopkins University Press, Editors Daniel Brinks, Marcelo Leiras, and Scott Mainwaring.
- Held, David (2007) *Models of Democracy*, Polity Press.
- Levitsky, Steven & Ziblatt, Daniel (2018) *Demokrasiler Nasıl Ölür*, Salon Yayınları, İstanbul.
- Lijphart, Arend (2012) "Patterns of Democracy Forms and Performance in Thirty-Six Countries", Yale University Press/ New Haven & London.
- Linz, Juan J. and Stepan, Alfred (1996) *Toward Consolidation Democracies*; *Journal of Democracy*. Vol. 7, No.2
- Matthijs, Bogaards (2009) "How to Classify Hybrid Regimes? Defective Democracy and Authoritarianism", *Journal Democratization*, Volume 16, Issue 2.
- O'Donnell, Guillermo (1993) "Delegative democracy", *World Development*.
- Steven Levitsky & Lucan A. Way (2002) "The Rise of Competitive Authoritarianism", *Journal of Democracy* Volume 13 Number 2 April.